**کتاب «روایت حوا و خوشه‌ی گندم» نوشته‌ی سپیده محمدیان، با ویرایش جدید، تجدید چاپ شد. در ادامه، یادداشتِ نویسنده را می‌خوانید که به بهانه‌ی بازنویسی و چاپ مجددِ اثر، نوشته است.**

**سپیده محمدیان: «روايت حوا و خوشه‌ی گندم» ده سال پس از انتشار و دوازده سال پس از نگارش، مجددا پس از بازنويسى، بدون تغيير در خط اصلى داستان، تجديد چاپ شد. به‌عنوان نويسنده هم‌چنان شيفته‌ی گرماى جنوب بر تن شخصيت‌هاى عاصى يا اندوهگين اين داستانم و هم‌چنان باور دارم قربانيان جناياتى كه به نام ناموس صورت مى‌گيرد، نه‌تنها زنان بلكه در سوى ديگر، مردانى هستند كه فرصت دوست داشتن و دوست داشته شدن در يک رابطه‌ی سالم و به دور از باورهاى ويرانگر جامعه‌ی پدرسالار را از دست مى‌دهند. «روايت حوا و خوشه‌ی گندم» داستانى درباره‌ی همين ريشه‌هاى قديمى و قدرتمند باورهاى جامعه در زير بستر به ظاهر مدرن‌شده‌ی زندگى امروز است. جامعه‌اى كه پيراهن مدرن زر به تن پاره‌ی باورهايش مى‌پوشاند و در عمل اما هم‌چنان در لحظه‌ی آخرِ قضاوت و تصميم‌گيرى، زير سايه‌ی تاريک باورهاى پوسيده‌ی گذشته درباره‌ی آبرو،عشق، تعصب و تصاحب تصميم مى‌گيرد.**

**به‌عنوان نويسنده علاقه‌اى ندارم زياده‌گويى كنم و ترجيح ميدهم حكايت، خودش رسالت خودش را در جهان انديشه‌ی مخاطبش پيش ببرد و در بازنويسى نيز تنها از زياده‌گويى‌ها كم كرده‌ام. حكايت به تنهايى گوياى هر آنچه در سر داشتم هست.**

**بخشی از متن کتاب:**

**مهمان خانه‌ی عبدزاهدی بود که عدنان خبر رسیدن یکی از لَنج‌های گیر افتاده را آورد. جلوی در خانه عدنان را دید او را پی رد و خبری فرستاد. عگال از سرش برداشت و از حوض آب گوشه‌ی حیاط آبی به صورتش زد و دستی به سرش کشید.
در همین حال صدای خنده‌ی زنانه‌ای در حیاط پیچید. سالارمحمد سر بلند کرد و بالای پله‌هایی که به سمت بام می‌رفت، در نور درخشان ظهرگاهی صورت غزال را دید که مینار از دختر دیگری قاپید و جیغ شاد کوتاهی کشید و به سمت پله‌ها دوید.
سالارمحمد بی‌هوا بلند شد و در تاریکی راهرویی که به مهمانخانه می‌رفت پناه گرفت.
غزال از پله‌ها پایین دوید و بی‌دیدن سالار از کنارش گذشت و سالارمحمد با اولین نفسی که کشید بوی گرم و بهاری غزال را به خاطر جانش سپرد. غزال رفت و نفس سالار به حبس ماند.**

**خرید کتاب با 20درصد تخفیف:**
[**roshangaran-pub.ir/bookshow/B915714712**](http://roshangaran-pub.ir/bookshow/B915714712)